

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

تبریک عرض می کنم مناسبت ایام را (ولادت پیامبر و امام صادق علیهما السلام) چنانکه باید عرض تسلیت گفت به خاطر حوادثی که در این چند روز در لبنان گذشته است. امیدواریم که خداوند متعال نصرتش را بر جبهه حق نازل کند و شر کفار و منافقین را به خودشون برگرداند. آنچه انجام می دهند و بالش در فرصت کمی دامن خودشان را بگیرد. مستحضرید که ما یک بایی را در این بخش اصول باز کردیم (به این بحث بعد از کفایه کمتر پرداخته شده است) بحث این بود که آیا می توان از آیات و روایات اصالة تعبدیه را استفاده کرد یا نه؟ یعنی بگویم الاصل فی کون الواجبات و الاوامر التبعید الا ما ثبت خلافه ...

آیه ای که به درد ما می خورد آیه سوره بینه بود که می فرمود: و ما امروا الا ليعبدوا الله ... استدلال این بود که خداوند متعال می فرماید: غایت اوامر من اطاعت الله است. و لام در آیه برای غایت است. از این رو توسلی نیاز به دلیل دارد.

نقد استدلال این بود که این لام برای غایت نیست بلکه زائده است و برای تقویت عامل می آید از این رو حذف لام بی اشکال خواهد بود و تغییری در معنا پدید نخواهد آمد.

این آیه دلالت ندارد که هدف امر چیست بلکه آیه می فرماید اهل کتاب و بعد مسلمانان به عبادت خدا امر شده اند در مقابل شرک و بت پرستی؛ حتی حصر هم ندارد که بگوید امر دیگری دارند یا ندارند. اگر لام برای تقویت شد يعبدوا الله می شود مفعول به و در این صورت می خواهد متعلق امر را بفرماید نه هدف امر را.

ادامه بحث

استاد: به نظر شما چه بگویم آیا لام غایت است یا زائده (تقویت عامل) است؟ حال که بحث ما به قرآن رسید و پای بزرگانی مثل شیخ انصاری (به عنوان ناقد) و محقق حلی (به عنوان مستدل) به بحث باز شد لازم است یک یا دو جلسه ای در این باره بحث کنیم.

ادب رفتن به خدمت قرآن

در قرآن خیلی وقت ها از یک ماده مثل اراده یا ماده امر یا وفی و... استعمالات متعددی وجود دارد اما می بینیم رفتار قرآن، رفتار واحدی نیست.

علت نکته ای که الان می گویم این است؛ یادتان باشد جناب شیخ انصاری برای اینکه لام را زائد فرض کند فرمود بعضی وقت ها ماده امر بدون لام در قرآن آمده است.

حال سوال این است اگر یک ماده ای با استعمالات گوناگون آمد آیا ما حق داریم این موارد را با هم مقایسه کنیم و بعد اگر یک جا حرف جر دارد و در جای دیگر ندارد بگویم آنجا که حرف جر دارد حرف زائد است؛ یا آنجا که حرف جر ندارد بگویم حرف جر در تقدیر است. و اسم این کار را هم تفسیر القرآن بالقرآن بگذاریم (امروزه تفسیر القرآن بالقرآن طرفداران زیادی دارد مرحوم علامه طباطبائی این مطلب را بیان کرد و خیلی هم این مطلب مورد استقبال قرار گرفت و ما هم از این مطلب ناراضی نیستیم.)

مثلاً ماده هدی در قرآن چهار مدل استعمال شده است با باء با لام با الی و بدون حرف جر.

حال سوال این است در چنین مواردی ما چه کنیم؟ آیا حق داریم مثل جناب شیخ انصاری مواردی را که حرف جر دارد زائد فرض کنیم و قرینه آن را مواردی بگیریم که حرف جر ندارند مثلاً اهدنا الصراط ... را قرینه بگیریم برای زائد بودن الی در آیه هدهم الی الصراط المستقیم ... یا بالعکس بگوییم اهدنا الصراط المستقیم منصوب به نزع خافض است یعنی حرف جر حذف شده است به قرینه هدهم الی الصراط المستقیم و...

استاد: ما معتقدیم با این موارد نباید به این سادگی برخورد شود. بلکه اگر بعد از تأمل، تفکر و تسلط بر علم ادب و... نرسیدیم می توانیم به عنوان یک احتمال مطرح کنیم. و بگوییم منصوب به نزع خافض است و... اما اینکه تند تند بگوییم در اینجا حذف است اینجا تقدیر اینجا زائده و... این که تفسیر قرآن نمی شود!

مثلاً در همین ماده هدی ... دو استعمال دارد 1. اراءة الطريق است (یک وقت کسی از شما آدرس می خواهد و شما راهنمایی می کنید این اراءة الطريق است 2. ایصال الی المطلوب (شما یک کسی را به مقصد می رسانی)

در اراءة الطريق که فرآیند است با الی می آید. آنجای که ایصال الی المطلوب است دو مفعولی می باشد. نماز گزار در نمازش ایصال الی المطلوب می خواهد نه اراءة الطريق ... آقایان من یادم هست بیش از دو دهه قبل ما یک بحث تفسیری داشتیم در موسسه تخصصی تفسیر، در آن مباحث من به عکس این مطلب رسیده ام و شواهدی نیز پیدا کرده ام. شما خودتان کار بکنید. آنجا گفتم اگر اراءة الطرق باشد بدون الی می آید و در ایصال به مطلوب با الی دقیقاً عکس آنچه که الان گفتم.

آقایان دقت در قرآن و کنار گذاشتن حذف و تقدیر و... انسان را به معارف قرآن می رساند.

قرآن گاهی با لغت اهل حجاز است گاهی با غیر اهل حجاز (مثل آیات مدنی) اهل حجاز ماده هدی را بدون الی می آورند غیر اهل حجاز هدی را با الی می آورند. لذا ممکن است بگوییم قرآن خواسته از دو لغت (اهل حجاز و غیر آن) استفاده کند. استاد: من در ماده هدی سراغ این مطلب نمی روم چرا که در ماده هدی توجیهاات بهتری داریم.

اگر علاقه به کار قرآنی دارید بروید و ببینید در کجا هدی با الی آمده کجا بدون الی؛ کجا با باء آمده کجا با لام و...

مثال دیگر: ماده وفی با مشتقاتش: 19 بار در قرآن آمده که 11 بار آن با باء است مثلاً یوفون بالعهد، اوفوا بالعقود، اوفوا بالعهد و... و هشت مرتبه بدون باء؛ یک راه ساده این است که آن هشت بار را حمل بر 11 بار بکنیم و بگوییم منصوب به نزع خافض است و یا 11 بار را حمل بر هشت بار بکنیم و بگوییم در آن 11 بار باء زائده است. در درس امروز می گوییم شما چنین کاری نکنید. و در نهایت هم اگر به مطلبی نرسیدید علم آن را به خدا واگذار کنید.

جالب است: ماده وفی وقتی با متعلقش (عقد، عهد، نذر) ذکر شود با باء می آید وقتی با مثل مکیال و میزان است بدون باء می آید اوفوا لکیل ...

اگر اوفوا متعلقش عهد و عقد باشد برای الصاق خواهد بود یعنی شما عقد و عهد را بهج و وفا بچسبانید اما آنجا که برای مکیال و میزان می آید یعنی کامل ادا کنید معنای اتمام، حفظ می دهد یعنی خودش متعدی است و متعدی در آن اشراب شده است و نیاز به متعدی کردن ندارد. در این صورت می گوییم در آن 11 مورد باء زائده نیست و در آن 8 مورد هم چیزی حذف نشده است.

مثال دیگر: ماده اراده: اراد، یرید و... این ماده 139 بار در قرآن ذکر شده است. (در اینجا من اعتماد به معجم المفهرس کرده ام البته این کار با اینکه از یک مستشرق آلمانی است بعد هم فواد عبدالباقی مقداری آن را مرتب کرد اما کار دقیقی است)

یک زمان من تفسیر می خواندم دیدم آقایان نوشته اند کلمه الله حدود 1000 بار در قرآن به کار رفته است من یک تتبعی با کمک معجم کردم و دیدم 2700 بار این کلمه در قرآن آمده است و به آن آقایان نوشتم 2700 بار را حدود 1000 بار نمی گویند! بلکه 900 تا 1100 را حدود هزار گویند.

این 139 بار بعضی وقت ها با لام است مثل لم یرد الله ان یطهر (بدون لام) قلوبهم و لکن یرید لیطهرکم (با لام) ... آیا لام در دومی زائد است به قرینه اول و یا اولی منصوب به نزع خافض است به قرینه دوم و یا اینگونه بگوییم اولی نفی تطهیر است تطهیر که غایت نیست لذا با لام غایت نیامده است. اما دومی مثبت مراد است لذا با لام آمده است. لذا نه اولی مقدر دارد و نه دومی زائد

مثال دیگر: ماده «امر» 247 بار در قرآن ذکر شده است. فقط در شکل امرت 11 بار آمده است. (به شکل مضارع و امر و... هم فراوان آمده است.) از 11 بار امرت هشت مرتبه بدون حرف جر دو مرتبه با حرف لام و یک بار با باء آمده است.

استاد: یک دفعه یک نفر به دیگری می گوید این جوری باش یا می گوید من مامورم اینگونه باشم. مثلاً می گوید امرت ان اکون اول المسلمین ... در این صورت نه نیاز به لام داریم نه باء چرا که در اینجا نمی خواهد بگوید به چه چیزی فرمان داده شده ام یا برای چه چیزی فرمان داده شده ام بلکه می خواهد بگوید من امر شده ام اینگونه باشم. اما اگر بخواند بگوید من امر شده ام به امر به معروف و نهی عن المنکر ... در اینجا باید از باء استفاده کرد چرا که مامور به باء استعمال می شود.

اگر بخواند غایت را بگوید امرت بالصلاة لالتزکیة در اینجا باید لام بیاورند چرا که می خواهد بیان غایت بکند. عبارت ابن منظور را ببینید. البته عبارت ایشان خیلی با ما موافق نیست.

ایشان می گوید: عرب یک جا می گوید امرت لنسلم ... یعنی با لام می آورد یکجا می گوید امرتک ان تفعل... یکجا می گوید امرتک لتفعل... بعد می گوید این ها با هم فرق دارد البته ایشان برخی ها را مقدر می گیرد که با مذاق ما سازگار نیست. اما از این جهت که تفاوت معنایی قائل می شود با ما موافق است.

ادبیات را دقیق بخوانید. این ادبیاتی که در قم و مشهد خوانده می شود شبه ادبیات است باید شما که جوان هستید خوب کار کنید.

و الحمد لله رب العالمین